



کتابچه دل‌نگاشته‌های
حمایت از منابع طبیعی، حمایت از زندگی

تهیه کننده:

مهندس مهین کله‌هوئی

دانشجوی دکتری علوم و مهندسی آبخیزداری دانشگاه تربیت مدرس

و

مسئول کمیته دانشجویی انجمن آبخیزداری ایران

اسفند ۱۴۰۰



پیش گفتار

منابع طبیعی جزء یکی از مهم‌ترین سرمایه تجدیدپذیر هر کشوری محسوب می‌شود. این منبع از اهمیت و ارزش بالایی برخوردار است. امروزه اثرات تخریبی که بشر بر پیکره این منابع وارد آورده باعث تغییرات شدید اقلیمی گردیده که بشدت حیات بشر را تهدید می‌نمایند. اثرات گلخانه‌ای و گرمایش غیر طبیعی زمین، کاهش نزولات جوی و توزیع و پراکنش نامناسب آن، وقوع آتش‌سوزی‌های مکرر به‌علت خشکی بیش از حد محیط، شیوع آفات و امراض به‌دلیل بر هم خوردن توازن طبیعت و از بین رفتن زیستگاه جانوران، آبزیان و پرندگان و نابودی و انقراض تدریجی برخی از پیامدهای این تغییرات است.

بدین ترتیب، جهت بزرگداشت هفته منابع طبیعی در سال ۱۴۰۰، انجمن آبخیزداری ایران مبادرت به اعلام فراخوانی ادبی تحت عنوان **"حمایت از منابع طبیعی، حمایت از زندگی"** نموده و با دریافت نقطه نظرات متخصصان و پژوهشگران حوزه منابع طبیعی، آن‌ها را در قالب کتابچه تدوین نموده است. در این فراخوان ۳۱ دل‌نگاشته دریافت و بدون مشخصات ارسال‌کنندگان از منظر مخاطبان مختلف مورد داوری قرار گرفتند. از بین دل‌نگاشته‌ها به **چهار** اثر برتر حاصل از اجماع نظر داوران محترم (به ترتیب ۸، ۱۰، ۲۳ و ۲۴) هدیه‌ای از طرف **سازمان جنگلها، مراتع و آبخیزداری کشور و اداره کل منابع طبیعی بیرجند** تعلق گرفت. در عین حال به تمامی عزیزان شرکت‌کننده گواهی همکاری تقدیم شد. ترتیب قرارگیری دل‌نگاشته‌ها بر اساس حروف الفبای نام خانوادگی شرکت‌کننده‌ها می‌باشد. انجمن آبخیزداری ایران بر خود لازم می‌داند که از مشایعت نماینده‌های کمیته دانشجویی انجمن آبخیزداری در برگزاری این مسابقه و از داوران عزیز کمال تشکر و قدردانی نماید.

اسفند ۱۴۰۰

دکتر علی طالبی

استاد دانشگاه یزد و رئیس انجمن آبخیزداری ایران

"حمایت از منابع طبیعی حمایت از زندگی"

دوران کودکی وقتی صدای زنگ آخر مدرسه به صدا در می‌آمد من و خواهرم کوله‌ها را به پشت می‌زدیم و با شوق به سمت خانه روانه می‌شدیم. باغ پدری در نرسیده به خانه‌مان بود. پدر هر روز به باغ می‌رسید. زمستان‌های سرد پدر در باغ پرتقال و گل‌های سرخ برایمان در گوشه‌ای از آن آتش روشن می‌کرد تا دست‌های کوچک‌مان را با آن گرم کنیم. نور طلایی خورشید که به میوه‌های پرتقال و گلبگ‌های گل سرخ می‌تابید بسیار رویایی و زیبا بود. پرواز پروانه‌ها بر فراز گل‌ها نیز واقعا تماشایی بود وای صدای جیک جیک و چهچه کنان پرندگان نیز با گذشت آن سال هنوز در گوش‌هایم شنیدنی است، صدای شُر شُر آب شیرین و گوارا که درختان را سرزنده و شاداب می‌کرد نیز بسیار لذت بخش بود. اکنون سال‌های زیادی از آن دوران می‌گذرد دیگر آن آب شیرین به شور و درختان پرتقال و گل‌های سرخ خشکیده، صدای پرندگان کم رنگ و پروانه‌ها نیز نابود شده‌اند و زمین را خشکی شدید فراگرفته است. چهره و دستان پدر چین‌های ریز و درشت را به خود گرفته و اندوهی نهان در چشم‌هایش جاریست. آه طبیعت زیبا و خاطرات شیرین و ماندگار کودکی یادت بخیر. کاش قدر بدانیم و مراقب باشیم....

"با کشف طبیعت، خودت را کشف می کنی Maxime Lagacé."

طبیعت کل دنیای فیزیکی اطراف ما به معنای وسیع است.. محیط زیبای اطراف ما که آن را طبیعت می نامیم، مادر همه انسان هاست..

ما را پرورش می دهد و تغذیه می کند، همه مایحتاج زندگی را برای ما فراهم می کند، درست از غذاهایی که می خوریم، هوایی که تنفس می کنیم، لباس هایی که می پوشیم و خانه هایی که در آن زندگی می کنیم هدیه طبیعت است... بهترین راه حل برای کسانی که به هر صورتی در زندگی با مشکلاتی مواجه هستند این است که خود را به دل طبیعت بسپارند..

جایی که بتوانند با زیبایی های خلقت و خالق خود خلوت کنند..

تنها در این صورت است که انسان احساس می کند همه چیز همان گونه است که باید باشد..

و خداوند می خواهد مردم را در میان همین زیبایی های ساده طبیعت شاد ببیند..

این گونه همیشه برای هر غمی و هر شرایطی که باشد، آرامش وجود خواهد داشت..

از کودکی احساس می کردم هرگاه کنار مسیری دراز بکشم، همه چیز را به یاد بیاورم...

جنگل ها درست با تو این کار را می کنند، آن ها همیشه آشنا به نظر می رسند درحالی که مدت هاست گم شده اند..

مانند چهره یک خویشاوند مدت ها مرده، مثل یک رویای قدیمی، مثل یک قطعه آواز فراموش شده ای که در آب می چرخد..

و ابرها در حالی که از بالای سرشان می گذرند گواه می دهند به آشنایی خود با این احساس..

درختان را ببین..

به هر شکل و شمایلی که هستند حتی در حالت خموده هنوز هم زیبا هستند..

کسانی که به زیبایی زمین فکر می کنند، ذخایر قدرتی پیدا می کنند که تا آخرین لحظه حیاتشان پایدار می ماند..

پس تا می توانید بذره های شادی، امید، عشق و موفقیت بکارید، همه چیز به وفور به شما باز خواهد گشت..

این قانون طبیعت است... ❖



این محیط است که گرد آورده مارا
می‌گذارد دم به دم، در قلبمان این هوا را
در پناه جهل انسان می‌کند آلوده این دشت
این جهان از دست ما هم شده سرگشت
گاه گاهی ناله سر پیش خدا هم می‌برد
گریه‌اش بر ما نشانم می‌دهد
هست آیا کسی اینجا ب‌دادش برسد؟
هم‌چو ملک خویش آن را سرپناهم بدهد
این آب و هوا و خاک ارث ما نیست
بدون آن دگر هم زندگی نیست

علیرضا بهزاد - دانشجوی کارشناسی مهندسی طبیعت، دانشگاه محقق اردبیلی

"طبیعت درس‌هایی می‌دهد"

طبیعت با عشق محافظت می‌شود، تا زمانی که به طبیعت عشق بورزیم و آن را حفظ کنیم، طبیعت نیز هم‌چون مادری مهربان، مهرش را بر ما جاری می‌سازد. اما ما انسان‌ها چه کردیم! برای ایجاد تمدن مدرن، بر روی هر رگ حیاتی این زمین، بر روی هر رودخانه آن سدها زدیم، با بریدن درختان جنگل‌های زیبا و باشکوهش، نفس زمین را بریدیم، آن را پیر و فرسوده کردیم، زمین از این همه درد به گریه افتاد، سیل‌ها جاری شد اما ما انسان‌ها گریه و باران آن را هم خشکاندیم، باتلاق‌ها را خشک کردیم، خاک را نابود کردیم، آب زلال آن را گرفته و پساب‌های آلوده را تقدیم زمین کردیم و به جای ترکیبی از دنیای اجتماعی و طبیعی، امپراتوری‌های وسیعی از شیشه، فولاد و بتن ساختیم. اسم این ظلم و بی‌خردی را هم «توسعه و پیشرفت» گذاشتیم، توسعه و پیشرفتی که با بزرگراه‌ها، آسمان‌خراش‌ها، فست‌فودها، مراکز خرید بزرگ، نمایندگی‌های خودرو، شهرهای وسیع و کارخانجات سنجیدیم، توسعه و پیشرفتی که نشانه ظلم ما انسان‌ها و تسلط بر طبیعت است، چه پیشرفتی که علف‌زارهای وحشی را به چند منطقه حفاظت‌شده محدود کردیم، هوا را آلوده کردیم، خشک‌سالی را به ارمغان آوردیم، سیل‌ها را غراندیم و نابودی همه چیز را به بار آوردیم، و حالا در کل این دنیا، ما انسان‌ها تنوع زیستی بقاء را در قفس‌های باغ‌وحش‌ها و لوله‌های آزمایشگاه‌ها می‌جوییم. در تکریم طبیعت به یک روز از سال قناعت کردیم، طبیعت نیازی به تربیون‌ها و سخنرانی‌های ما ندارد. طبیعت نیاز به مهر و عدالت ما دارد.

نسل انسان از وقتی نابود شد که خود را حاکم طبیعت دانست. زمانی که از ذات خود، اساس هستی، «طبیعت»، فاصله گرفت. از وقتی که فکر کرد دنیا حول او می‌چرخد و چنین انگاشت که تمام این دنیا، حیوانات و طبیعت، تماما نعمتی است که به او داده شده، ویران می‌کند و ویران می‌کند و ویران می‌کند. عمده ناآرامی‌ها، ناراحتی و اضطراب انسان‌ها هم از همین موضوع است، چرا که محیط کثیف، روح انسان را آلوده می‌کند. آیا روزی خواهد رسید که انسان این موضوع را درک کند که معلم او طبیعت، کتابش انسانیت و مکتبش، زندگی است؟

یادمان باشد طبیعت بدون ما زنده می‌ماند، اما ما بدون طبیعت می‌میریم.

آن شنیدستی که در عهد کهن
بود زرتشت را یکی زرین سخن
که آلوده مسازید آب و خاک را
نگه دارید این گوهران پاک را
با آب پاک است این جهان را کُروفر
آدمی با آب است حاکم بر بحر و بر
آنکه خاک پاک را ارج نهاد
روح پاکش روی در معراج نهاد
الا ای جوان سخت کوش رویی بنه
همت در کار آبادی و جویی بنه
کز آبادی این خاک و رود ناب
هست ایران روشن چون آفتاب

"آب، جهان نمای هستی"

ذرات آب در طبیعت همانند قطره‌های خون در رگ‌های ماست و موسیقی آن صدای نبض ما. پس آب، حیات‌بخش زندگیست و نام او نام زندگی. زین پس باید آب، این مهربانانه گیتی را طوری ارج نهیم که لحظات زندگی را رنگ می‌بخشیم. چراکه اعتقاد به ازدیاد آب، تنها یک توهم است که در فاصله نمایان می‌شود، درست مانند یک سراب که تنها در دل یک کویر خود نمایی می‌کند. پس می‌توان گفت آب تمنای بی‌آلایشی است به وسعت یک کره خاکی. در همین راستا چه زیبا گفت سهراب سپهری «دانش لب آب زندگی می‌کرد» که انسان مجبور به نیم‌نگاهی از سر نیاز به آن شد. شاید اگر ذره‌ای نگرانی در نگاه‌مان نسبت به کمبود آب حس می‌شد، اینگونه امروز آهنگ صدای آب را مانند صدای نبض زندگی کند نمی‌کردیم و یا با آلوده‌سازی پیوسته، قاتل تدریجی نمی‌شدیم و بهینه به آرامش می‌رسیدیم. در واقع تداوم بی‌توجهی به این گوهر با ارزش (آب)، نقطه عطفی است برای پاک شدن رنگ آبی آرامش. در نهایت اقیانوس‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، برکه‌ها و تمام آبی‌ها حتی خلیج فارس با امواج متلاطمش به اندازه ثبت یک تاریخ، جان یک انسان و مرگ یک طبیعت نگران است برای روزی که رنگ آبی هم از مداد رنگی‌ها حذف شده و هستی این جهان (آب) از یادها ربوده شود.

"باران که می آید..."

این جا جنوب ایران است، خشک سالی و محدودیت منابع آب، باران که کم باشد، رطوبت خاک نیز کم و پوشش گیاهی هم کم و افزایش سیل خیزی و فرسایش بادی و در نهایت از بین رفتن حیات و مهاجرت. باران که می آید، آنقدر بر بوم سازگان خود، تغییرات منفی ایجاد کرده ایم که رحمت الهی می شود زحمت. تغییرات کاربری، برداشت از سفره آب زیرزمینی بیش از تغذیه آن و عدم تعادل میان منابع آب و خاک ما. زمانی که باران نداریم، خشک سالی است معضل منطقه ما، وقتی باران می آید سیل می شود بحران اصلی ما. این جا مردم روستا از خشکیدن چشمه آب، دست به دعا برای نزول باران هستند و پس از چند سال بارانی که می آید، راه خود را به مسیر رودخانه می گیرند و روستا را ترک می کنند، نه چشمه سیراب می شود و نه مردم روستا، گاهی هم رودخانه طغیان می کند و زندگی مردم را با خود می برد.

حال چاره چیست؟

واژه ای، راهکاری، هنری و نگاهی که پدید می آید، **آبخیزداری** است. با آبخیزداری می شود امید را به زندگی مردم برگرداند، با آبخیزداری می شود حیات را در دل روستا تجدید کرد، خسارت را کاهش داد و تهدید را تبدیل به فرصت کرد. اثرات خشک سالی را تعدیل و سیل را کنترل نمود. با استفاده صحیح از بوم سازگان، می توان از رحمت الهی در زمان نزول باران بهره برد. با بکارگیری ابزاری نو و اثربخش از سیلاب در جهت تقویت و تأمین منابع آب روستا بهره برد. باران که می آید با آبخیزداری می شود از رحمت الهی بهره برد، استفاده نمود، زندگی کرد و به نسل های آینده یک امانت گران بها هدیه نمود.

در وصف حوزه آبخیز سد یچ واقع در شهرستان جاسک استان هرمزگان

همه آن چه در خلقت است، در درون شماست و هرآن چه درون شماست در خلقت است. طبیعت با آغوشی باز و دستانی گرم از ما استقبال کرده و می‌خواهد که از زیبایی‌اش لذت ببریم. چرا انسان باید آنچه را در طبیعت ساخته شده از بین ببرد؟

به دور از واقعیت نیست اگر بگوییم در آینده‌ای نزدیک بزرگ‌ترین دشمن و خطری که انسان‌ها را تهدید می‌کند زمین و طبیعت ماست. همین زمینی که با مهر و محبت فراوانش تمام بی‌مهری‌های ما انسان‌ها را تحمل کرده... اما حقیقت این است که نظم حاکم بر طبیعت ایجاب می‌کند بی‌نظمی‌های موجود حذف بشود و باور اشتباهی که بین اکثر انسان‌ها وجود دارد این است که: زمین خیلی بزرگ است و به این راحتی از بین نمی‌رود اما باور درست در واقع این است که با افزایش جمعیت و دخالت بیش‌تر انسان در طبیعت نظم موجود بهم می‌خورد و کم‌کم محیط زیست شروع به نابودی می‌کند. لازمه حفظ محیط زیست در دنیای فعلی در وهله اول دور شدن از فضا سازی‌های نمایشی در فضای مجازی با هدف جذب فالوور بیش‌تر و متأسفانه در اکثر صفحه‌ها افراد خودشان رو حامی محیط زیست میدونن و هرروز به تعداد این افراد نیز اضافه می‌شه بدون این‌که وضعیت محیط زیست و حیات وحش حتی یک درصد امیدوارکننده‌تر بشه ... ما را من می‌خواندیم جهان را من می‌خواندیم و خانه‌ای را ویران کردیم برای ساختن خانه‌ای که از آن ما نبود.



روزی هوا آرام و ابری بود و من هم بعد از چندین ساعت پیاده‌روی برای رفع خستگی در کنار درخت بزرگی نشستم. در عین حال زیبایی و شکوه جنگل مرا در خود غرق کرده بود شاخ و برگ‌های زرشکی منظره‌ای خیلی خوبی بود چون فصل پاییز بود. نسیم ملایمی می‌وزید و صدای خش خش برگ‌ها را ایجاد می‌کرد. برگ‌ها طوری به نظر می‌رسید که می‌خواستند از درخت بیفتند و به همراهان خود در کف جنگل پیوندند. با ریختن برگ‌ها به زمین و درست کردن یک چینش فرش مانند که بتوان روی آن راه رفت. و من هم بعد از کمی استراحت بدم نمیومد که روی این برگ‌های پاییزی راه نروم در طول راه چوب‌های افتاده با انبوهی از علف‌های هرز همراه بود. مه تنبلی دید من را تیره و تار کرد منطقه غیرقابل نفوذ بود، گویی رازی را در اعماق خود پنهان می‌کرد. نفس عمیقی کشیدم، هوا را معطر حس کردم از بوی خار گل گرفته تا بوی آب و ... فهمیدم که این‌ها همگی از خلقت خداوند است.

"کوله‌پشتی‌ام"

در اتاق خواب دراز کشیده بودم و از پنجره بیرون را نگاه می‌کردم. پژواکی نامفهوم به گوشم می‌رسید. مبهم و غیرقابل تشخیص. بلند شدم اطرافم را با دقت نگاه کردم؛ هیچ چیز عجیبی وجود نداشت. دراز کشیدم و دوباره از پنجره به آسمان خیره شدم. باز همان صدا را شنیدم. "چرا انسان‌ها با ما این‌طور رفتار می‌کنند؟ چرا ارزش ما را نمی‌دانند." صدایی دیگر می‌گفت "من هم از این بشر سخت در تعجبم چرا تا به این اندازه ناسپاس است؟" مات و مبهوت اطرافم را نگاه می‌کردم؛ توجه‌ام به کوله‌پشتی‌ام جلب شد. صدا از درون کوله‌پشتی؟؟ مگر می‌شود؟ آرام آرام به سمت کوله‌پشتی رفتم. هر لحظه صدا بلندتر می‌شد دیگر مطمئن بودم صدا از درون کوله‌پشتی است. کوبش قلبم را احساس می‌کردم. آرام در کوله‌پشتی را باز کردم... غیرقابل باور بود. مداد، پاک‌ن و دفتر مشقم باهم صحبت می‌کردند. محو صحبتشان شدم... دفترم می‌گفت من درختی سبز و خرم بودم مرا بریدند و شاخ و برگم را زدند. ریزریزم کردند و دفتر شدم. باخود می‌گفتم من دفتر مشقی می‌شوم تا کسی با املاء و مشق بر روی من قدر درختان دیگر را بداند. مدادم می‌گفت "من نیز نهالی کوچک بودم و شاخه‌هایم با نسیم باد نوازش می‌شدند؛ اما با تبر قطع شدم. از تنه و پوستم مداد ساختند؛ حال این بچه سر به هوا و بازی گوش مدام مرا به زمین می‌زنند، با مداد تراش به جانم می‌افتند. بدون این که متوجه باشند؛ می‌توانم برای آن‌ها مفیدتر باشم. می‌توانند با من بنویسند و علم بیاموزند اما برگ‌های دفتر را سیاه و یا پاره پاره می‌کنند. چرا نمی‌دانند ما ارث پدرشان که نیستیم ما امانت آیندگانیم در دست‌های آن‌ها." سخت در فکر فرو رفتم. نمی‌دانستم چه بگویم. کوله‌پشتی را بستم. از پنجره به بیرون خیره شدم. هزار سوال در ذهنم بوجود آمده بود. ما با درختان و جنگل‌ها، با آب و ... چکار کردیم؟ چرا برای یک روز هوای پاک با چالش‌های زیادی مواجه بودیم؟ چرا برای یک لیوان آب به تقلا افتاده‌ایم؟ و خیلی چراهای دیگر... آری راست می‌گفتند "منابع طبیعی ارث پدرمان که نیست، امانت آیندگان هست در دست ما."



"با نام و یاد آفریننده اشرف مخلوقات"

منابع طبیعی، محیط زیست...

معذرت خواهی بزرگی را به نمایندگی از تمام مردمان سرزمینم به تو بدهکارم...

معذرت خواهی به وسعت تمام جنگل‌هایی که با بی احتیاطی سوزانیدیم و تمام دریا‌هایی که به اشتباه آلوده کردیم و تمامی آزارهایی که بر منابع طبیعی و حیوانات مختلف وارد نمودیم... و زخم‌های عمیقی که بر تن رنجور لایه ازن زدیم و الان موضوع جلسات بین المللی امان شده گرم شدن کره زمین و موضوعات از این دست... که اگر قبلا کمی مراعات کرده بودیم کمی مهربان‌تر بودیم الان دغدغه‌های این چینی نداشتیم.

تخریب محیط زیست معلول نابرابری‌های اجتماعی و استفاده غلط از طبیعت و یکی از عوامل تضییع حقوق انسان‌هاست... متأسفانه در دنیای امروز اقلیتی مرفه و ثروتمند از همه‌ی امکانات و مواهب طبیعی و سالم بهره‌برداری می‌کنند ولی اکثریت ملت‌ها محکوم به زندگی در شرایط محیطی آلوده و غیربهداشتی و تن دادن به عوارض سوء و انواع بیماری‌ها و پذیرفتن بلا و مصیبت و مرگ و می‌رانند.

متن حاضر توضیحی کوتاه در مورد نامهربانی‌ها و اعمال غیر مهندسی است که در خصوص دریاچه ارومیه اتفاق افتاده است. می‌خوام بگویم که این سرمایه و منبع زمانی چه وضعیتی داشته ولی الان چطور است. در گذری که از جاده حاشیه دریاچه داشتیم وضعیت جدید و دلگیرش رو دیدم، شرایطی که هر روز بدتر از دیروز، وضعیتی تاسف برانگیز از حاشیه‌ای که روزی محلی برای شادی مردم بومی و غیر بوده ولی الان یک قطعه زمین نمکی که نفس‌های گرفته دریاچه را نشان می‌دهد و زیبایی و امواج بلند را که روزی ماسه‌های ساحل را نوازش می‌کرد را از دست داده است. اما این نامهربانی‌ها چطور بوده است اگر دیدی بزنیم حاشیه این دریاچه ۷۹ سد در حال احداث و یا احداث شده‌اند، یعنی اگر دقت کنیم چطور شریان‌های اصلی و حیاتی این دریاچه قطع شده است. آری این رودهایی که قبلاً این دریاچه رو تغذیه می‌کردند الان با تمام توانش بتواند تغییراتی که در بالادست اتفاق افتاده است را حمایت کند. اگر روی سخن من به دریاچه باشد می‌گویم که این نامهربانی انسان است شریان قطع شدن، تغییراتی که در محیط نزدیک انجام میشه و یکی دیگر ایجاد یک راه ارتباط جریانی داخلی تو رو کم کردند و باعث شدند که نفست تنگ شود، وقتی از روی پل عبور می‌کنم نامهربانی دیگر از برداشت کوه و خاکریزی کردن بخشی وجودت را می‌بینم که قامت یک کوه پایین آمد تا ردپایی برای عبور از دل تو رو داشته باشیم. اما همه این موارد برای گرفتن نفست یک گوشه هستند، وقتی تغییرات کاربری را اطراف می‌بینم دل می‌گیرد که این عوامل غیر از برداشت حقایق سطحی تو از سفره‌های زیرزمینی هم برداشت زیاد می‌کنند. با تمام این نامهربانی‌ها بارش و خشک‌سالی هم قوزبالاقوز شدند با این حال من وقتی فصل آبی با بارش را در منطقه می‌بینم شادی وجودم را می‌گیرد که حداقل یک ذره از هرچند کم باشد باعث جون گرفتن می‌شود و نفس تازه برات میاره، همه از بارش و سیلاب ترس دارند ولی بعضی وقتا در فصول بارشی که از کنار رودخانه رد میشم و صدای آب را که به سمت دریاچه میره خوشحال می‌شم که عاملی برای زنده نگهداشتن دریاچه است. البته می‌گم سیلاب و خروش منظورم از سیلاب‌های چند سال اخیر که بدون توجه به نقش مدیریت آبخیزداری و آبخوانداری و با دخالت در طبیعت رخ داد و باعث خسارت به مردم شد منظورم نیست، چون دیدیم گلستان را چطور با بی‌مهری در حق طبیعت در مناطق پایین‌دست و مدیریت نکردن علم آبخیزداری پایین دست گرفتار سیل و آب شد، شاید اگر مدیریت خوبی می‌شد این آب می‌توانست یک محل مانند دریاچه را یکم زنده کند، یا دیدیم شیراز را که چطور یک بارش کوتاه مدت که نقش بی‌مهری انسان در طبیعت است باعث ضربه به مردم شد، یا شهرهایی از مازندران و این موارد را گفتم با این که ربطی به تغذیه به سیرابی دریاچه ندارد ولی ممکن است در آن مناطق هم یه جایی مانند دریاچه داره نفس‌های آخرشو میزنه، که با مدیریت می‌توانستند کمک کنند. در کل وجود یک ذره آب می‌تواند امیدی برای جون گرفتن دریاچه ارومیه و امثال آن باشد امید است روزی وضعیت دریاچه را خوب ببینیم. در آخر حرفم را با سخن بزرگوار کاظم نظری که می‌فرمایند *هم‌چون / نار خون ز دل خویش میخوریم غم پروریم و حوصله شرح قصه نیست به پایان می‌رسانم*.



دلم دریای دلتنگی شده باران می خواهد
برای گریه هایم پشته ای جانانه می خواهد
گونه هایم سدی گشته در مسیر اشک من
گرد پیری بر سرم گلبرگ های تازه می خواهد
خزان عمر من دلتنگیش را از تو می گیرد
بهار عمر من حالا طراوت از تو می گیرد
ریشه ام در خاک دستم در میان دست تو
دلم هم چو گلی حالا بهاری تازه می خواهد
گرد پیری بر سرم افتاده است حالا دگر
هم چو نونهالی نوبهاری تازه می خواهد
شب یلدا شده موهای تو از بس که طولانی است
برای این شب یلدا دلم گرمایی می خواهد

مهندس پدیده السادات صادقی - دانش آموخته کارشناسی ارشد مهندسی آبخیزداری،

دانشگاه تربیت مدرس

"کودکی ام را گم کرده‌ام.."

آلبوم کودکی ام را باز می‌کنم.. بغض سنگینی راه نفسم‌هایم را می‌فشارد.. این دلتنگی از چیست؟! از گذشت زمان است؟! از نبود عزیزان است؟! شاید از همه‌ی این‌ها باشد.. اما من کودکی ام را گم کرده‌ام.. یا شاید آلبومم را ورق می‌زنم تا پیدایش کنم...!! اما گویا من دلتنگ پس‌زمینه عکس‌هایی هستم که بوی کودکی، که عطر گذشته را دارند.. بویی که مرا به یاد آفتاب زیبای بعد از باران و صدای جیغ زدن تـهای پر از هیاهوی گنجشک‌ها می‌اندازد.. تصویر زمینه‌ای که مرا به یاد رودخانه پشت خانه‌مان و ماهی‌ها و ذوق کودخانه دیدن دسته دسته این ماهی‌ها و ترس دیدن مار و خرچنگ و افتادن ناگهانی در رودخانه‌ی پر از آب می‌اندازد.. آیا رودخانه کوچک و خشک شده است یا من زیادی بزرگ و ترس شده‌ام!!؟ کاش در کودکی بیش‌تر می‌ترسیدم از دیدن عظمت رودخانه پشت خانه‌مان.. کاش وقت بیش‌تری کنار دسته ماهی‌ها برای ذوق کردن‌های بی‌پروا می‌گذراندم تا به فکر شوم بزرگ شدن خودم و صید ماهی‌ها...!!

اکنون که به کودکی فکر می‌کنم بیش‌تر دلتنگ همین تصویر زمینه عکس‌هایم می‌شوم تا خود کودکی ام.. چرا این کودکی رفت و دیگر برنگشت.. گویا زود بزرگ و پیر شدیم، شاید هم کودکی‌مان کوتاه بود ..

نمی‌گویم اسباب‌بازی‌هایم کو.. می‌گویم چمن و پروانه‌های سفید و رودخانه‌های پر از آب و دسته ماهی‌ها و مرغ‌های ماهی‌خوار و صدای باران و آفتاب بعد از باران و هیاهوی گنجشک‌ها از شادی و بوی عطر بهاری و سرمای سرد زمستانی و نوید خوش اسفند و دلتنگی‌های پر از باران پاییز و گرمای شیرین تابستان و آب‌تنی‌های کودخانه و دریاچه‌های پر از آب مسافرت‌هایمان و ترس از افتادن ناگهانی و همه‌ی این‌ها کو...؟؟

من کم کودکی کرده‌ام.. دلتنگ همین کم‌های زود گذرم.. چرا این کودکی رفت و دیگر برنگشت...!!!؟؟

" کمی اندیشه کنیم "

کمی اندیشه کنیم... زلالی آب اگر سیاه و پر از لای شود، کوه و دشت و صحرا آن مأمن بی‌منت، بی‌کل و بز و آهوان شود، آسمان فراخ اگر بی‌قمری شود و صدای دارکوب در جنگل طنین‌انداز نشود و از زمزمه تهی شود، چه بگوییم در جواب نسل‌ها و کودکانی که به خود خواهند گفت حق ما را خوردند! سهم ما را بردند!

آرزویم این است هر روز آسمان وطنم چون دل عاشق صاف و بی‌ریا شود و قناری‌ها باز آواز بخوانند و ماهیان در تالار رودخانه خروشان بزم شادی و پایکوبی به پا کنند... کمی اندیشه کنیم... این جنگ خانمان‌سوز که بین انسان و طبیعت شعله‌ور شده تا به کی می‌خواهیم ادامه دهیم؟ تجاوز به خانه آب خروشان مرگ هزاران هزار هم‌وطن تا کی؟ شهرها چرا بر سر آب نزاع می‌کنند؟ گر جسم و جان را سلامت می‌خواهی هوا محیط زیست را داشته باش! از روی چهل اگر ننهی ارج قدرت خاک، بهای این گنجینه الهی را نخواهی شناخت.

آسمان تاریک است و تنفس دشوار... عمر ما کوتاه است کمی اندیشه کنیم...

جنگل که رفت

هیزم‌شکن سرایدار شد

و بر دیوار مدرسه با ذغال نوشت

حفظ محیط زیست حفظ زندگی است...

"مصرع‌هایم؛ بیت‌هایم؛ غزل‌هایم زخم خورده‌اند

عشق‌ها و محبت‌ها؛ در شعرهایم مرده‌اند

کودکی‌ام چکمه سوراخ و سوزش برف

گرمی رویاهای آینده را از یادم برده‌اند

همسرم؛ پسر؛ دختر؛ خواهرم و خانه‌ام

قایق‌ها را در طوفان‌ها به من سپرده‌اند

همسایه‌ها؛ دوستان و دشمنان و آشناهایم

در کنار بسترم لحظه‌های آخرم شمرده‌اند

لیک می‌گویم اشک داغ بر گونه سردم

لذت زنده ماندن را از وجودم برده‌اند!"

مهندس ایوب طهماسبی - کارمند پارک ملی تنگ صیاد و منطقه حفاظت شده سبز کوه،

چهارمحال و بختیاری

تو طبیعت به چه سان می‌نگری ؟
به شکار و تیر و برنو و قطار؟
یا که پرواز پرستو در کنار گل و سبزه، آب و خاک
عیش و نوش آهوان در صحرا
ردپای گرگ و کفتار و پلنگ در کوهسار
به صدای طوطی به نوای بلبل به قشنگیِ نوای چشمِ کبک
که بلندی هارا یک به یک پر گیرد
یا که رشدِ طفلکِ بزها را
که شود پازنِ زیبای قشنگ
منحنی‌های درشت شاخ‌ها 
تو ببین ابر به چه می‌اندیشد
می‌شود بهتر از این
حفظ این آب و هوا، خلقتِ خاص خدا؟

مهندس حمید عباسپور - کارمند پارک ملی تنگ صیاد و منطقه حفاظت شده سبز کوه،

چهارم‌حال و بختیاری

من و دوستانم بی‌جان بر روی زمین افتاده بودیم!
ناگهان چشم به روی جهان باز کردیم و دیدیم ریشه در خاک داریم.
سر برگردانیدیم و به آسمان نگاه کردیم.
هوا آن قدر پاک بود که نور درخشان خورشید در آسمان اجازه باز کردن چشمانمان را نمی‌داد.
مخلوقات زیادی در اطرافمان بودند؛
درختان با تاج‌های رنگارنگ و گل‌های بهشتی با گلبرگ‌های رنگی که دیده‌ی هر بیننده‌ای را خیره می‌کرد.
موجودی زیبا و کوچک (پروانه) به رنگ زعفران و با نوشته‌های قرآنی بر روی گلبرگ‌هایم نشست بود.
هر روز صبح با نسیم و طراوت صبحگاهی از خواب بیدار می‌شدیم.
سرخ‌ی گونه‌هایمان هرروز با یک دست به نرمی ابرها نوازش می‌شد و لذت این بیش‌تر از نسیم صبحگاهی بود.
مخلوقی که از ما مثل یک اعضای خانواده حمایت می‌کرد.
ما با حمایت او مثل یک اعضای خانواده در کنارهم زندگی می‌کردیم.
او کسی جز محمد (ص) نبود.
از بس ما را نوازش می‌کرد و دوست می‌داشت با زندگی او عجین شده بودیم.
طوری که دیگران ما را گل محمدی می‌نامیدند.
ما در کنار او و تحت حمایت او و او در کنار ما از زندگی لذت می‌بردیم.
سال‌های طولانی ما را نوازش و حمایت کرد.
برای من سوال بود که این همه حمایت برای چیست؟
سرانجام به پاسخ سوال خود رسیدم.
به نظر می‌رسید او اعتقاد زیبایی داشت.
گویا اعتقاد او این بود که حمایت از منابع طبیعی، حمایت از زندگی و تضمین زندگی نسل آینده است.
"امید است همه ما در حمایت و دوستداری از منابع زیبای طبیعت، راه پیامبر خود را ادامه دهیم"

"حمایت از منابع طبیعی" حمایت از زندگی

همه ما بخشی از یک سیستم بزرگ هستیم که از تنوع زیستی به وجود آمده است و با در نظر گرفتن این موضوع، تا حد زیادی به طبیعت ما در وابسته‌ایم. ما همه نیازهای خود را از منابع طبیعی دریافت می‌کنیم. اما آیا به اندازه کافی به آن اهمیت می‌دهیم و مراقب آن هستیم؟ نه واقعا. منابع طبیعی ما انواع کالاها و خدمات لازم برای زندگی روزمره را در اختیار ما قرار می‌دهد. کشور ما ایران؛ که پر از منابع طبیعی است، آن‌ها زندگی را برای همه ما زیبا می‌کند، پس بیایید یاد بگیریم چگونه از آن‌ها حفاظت کنیم چرا که همه ما با آن درگیر هستیم و نحوه بهره‌برداری از منابع طبیعی به اراده ما انسان‌ها بستگی دارد.

حفاظت از منابع طبیعی نقش بسیار مهمی در حفاظت از زمین دارد. زیبایی طبیعی زمین را می‌توان با حفظ چندین مؤلفه منابع طبیعی از جمله آب، هوا، خاک، انرژی، پوشش گیاهی، مواد معدنی، جانوران و غیره حفظ کرد. حفاظت از منابع طبیعی یک وظیفه و مسئولیت اخلاقی و اجتماعی بزرگ است. حفاظت، اصل استفاده از منابع طبیعی، تخصیص و حفاظت از سلامت دنیای طبیعی است. حفظ منابع طبیعی با در نظر گرفتن نیازها و علایق انسان‌ها به رشد ارزش‌های زیستی، اقتصادی، فرهنگی و تفریحی آن‌ها کمک می‌کند و در یک کلام اگر ما از منابع طبیعی حفاظت کنیم و از آن حمایت نماییم در نهایت از زندگی خودمان حفاظت کرده و حمایت نمودیم (همین شعار دلگاشته امسال). بنابراین باید آغاز دوباره‌ای برای تفکر بیش‌تر و دوستی با طبیعت داشته باشیم. ما باید پیام حفاظت از منابع طبیعی را نشر دهیم و درک کنیم که منابع طبیعی سالم پایه‌ای برای یک جامعه پایدار و سازنده است. بنابراین، لازم است برای حفاظت، حفظ و مدیریت پایدار منابع طبیعی خود دور هم جمع شویم و مشارکت کنیم. چرا که منابع طبیعی‌ای که ما هر روز به آن‌ها تکیه می‌کنیم و توسط زمین تامین می‌شود؛ محدود است.

دنیا به دلیل داشتن منابع طبیعی زیباست و سلامت و تندرستی انسان با زمانی که در ارتباط با آن می‌گذرانند نسبت مستقیم دارد بنابراین باید به آن توجه کنیم و از آن حفاظت نماییم. اگر ما به زمین عشق بورزیم و به آن اهمیت بدهیم آن نیز به ما اهمیت خواهد داد. چرا که در جنگ انسان با طبیعت که انسان آغازگر آن است علی‌رغم صدمات و خساراتی که انسان به زمین زده است ولی زمین همانند یک مادر مهربان با ما انسان‌ها برخورد کرده است اما این همه نامهربانی با زمین در نهایت منجر به نابودی تدریجی زمین خواهد شد و در نهایت همین آغازگر این جنگ (همین انسان) نابود خواهد شد. پس باید مهربان باشیم با زمین و طبیعت. هر چند تلاش برای حفاظت از منابع طبیعی و بستر حیات سخت و طاقت فرسا می‌باشد اما این وظیفه ماست که منابع طبیعی خود را نجات دهیم و آن را دوست داشته باشیم و از آن محافظت کنیم و آن را برای نسل‌های آینده حفظ کنیم زیرا که زمین چیزی است مشترک بین همه ما که این مصداق بارز آیه قرآن زیر می‌باشد که، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: **والارض وضعها للانام** (سوره الرحمن / ۱۰) زمین را برای همه انسان‌ها آفریدم. پس ماین زمین متعلق به گروه و قشر خاصی نیست و همه در قبال این زمین و منابع طبیعی آن مسئول هستیم و وظیفه اصلی ما حفاظت از زمین و منابع طبیعی می‌باشد. پس بیایید به مسئولیت خود به درستی عمل نماییم.

این شعر سعدی که در باب آفرینش عالم است به زیبایی هر چه تمام نحوه آفرینش عالم را نشان می‌دهد تنها همین دلیل برای ما کافی است تا با منطق و رفتار درست با زمین، طبیعت و منابع طبیعی برخورد کنیم (انشالله).

از آغاز باید که دانی درست / سر مایه گوهراں از نخست
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید / بدان تا توانایی آرد پدید
سرمايه گوهراں این چهار / بر آورده بی‌رنج و بی‌روزگار
یکی آتشی بر شده تابناک / میان آب و باد از بر تیره خاک
نخستین که آتش به جنبش دمید / ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
و زان پس ز آرام سردی نمود / ز سردی همان باز تری فزود
چو این چار گوهر به جای آمدند / ز بهر سپنجی سرای آمدند
گهرها یک اندر دگر ساخته / ز هر گونه گردن برافراخته
پدید آمد این گنبد تیز رو / شگفتی نماینده نو به نو
ابر ده و دو هفت شد کدخدای / گرفتند هر یک سزاوار جای
در بخشش و دادن آمد پدید / ببخشید دانا چنان چون سزید
فلک‌ها یک اندر دگر بسته شد / بجنبید چون کار پیوسته شد
چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ / زمین شد به کردار روشن چراغ
ببالید کوه آب‌ها بر دمید / سر رستنی سوی بالا کشید
زمین را بلندی نبد جایگاه / یکی مرکزی تیره بود و سیاه
ستاره بر او بر شگفتی نمود / به خاک اندرون روشنایی فزود
همی بر شد آتش فرود آمد آب / همی گشت گرد زمین آفتاب
گیا رست با چند گونه درخت / به زیر اندر آمد سرانشان ز بخت
بالد ندارد جز این نیرویی / نپوید چو پیوندگان هر سویی
و زان پس چو جنبنده آمد پدید / همه رستنی زیر خویش آورید
خور و خواب و آرام جوید همی / و زان زندگی کام جوید همی
نه گویا زبان و نه جویا خرد / ز خاک و ز خاشاک تن پرورد
نداند بد و نیک فرجام کار / نخواهد از او بندگی کردگار
چو دانا توانا بد و دادگر / از ایرا نکرد ایچ پنهان هنر
چنین است فرجام کار جهان / نداند کسی آشکار و نهان

قلم در دست گرفته‌ام و می‌خواهم بنویسم، می‌خواهم با قلمی از جنس طبیعت از طبیعت بنویسم؛
از کویر انتظار تا شور دریا، از شوق باران تا وصال جنگل، از درختی که ریشه‌ی صد ساله در خاک پر بار دارد تا بوته‌ی
شن‌زار در حسرت باران...
از زیبایی‌های خلقتش از فصل‌های رنگارنگش، از زمستانی که می‌تواند احیا کند زمینی را که شاید به نفس نفس افتاده
است و ناله‌های غمگینش گوش فلک را کر می‌کند..
از خاکی که از جان مایه می‌گذارد برای جان ما..
از بارانی که اگر میزبان خوبی برایش نباشیم خشمگین می‌شود و به هم می‌دوزد زمین و زمان را...
می‌نویسم، می‌نویسم از بهاری که هزاران رنگش را به رخ می‌کشد تا شاید ما زمستان و هدیه‌های سپید رنگش را فراموش
کنیم... اما افسوس نمی‌داند، نمی‌داند که ما تشنه لب از تابستان عبور کرده‌ایم و عاشق زردی پاییز شده‌ایم، پاییزی که
دمدمی مزاج است، و دمی گرم‌مان می‌کند و گاهی سردیش تا استخوانمان را به بازی می‌گیرد..
گذر می‌کنم از تمام عجایب و قشنگی‌هایش و می‌نویسم، می‌نویسم مهربان باش، مهربان باش به حرمت تک تک این
رازها و زیبایی‌های نهفته در خلقتش...

ما انسان‌ها همیشه عذاب بودیم و درد بودیم و غم بودیم، برای طبیعت، حیوانات و تمام موجودات دنیا. خودخواه بودیم و غارتگر، قاتل بودیم و فرشتگان مرگ. حتی یک بار هم درک نکردیم گلوله زدن به پرنده‌ای که شب در خواب است چقدر دردناک است. از کشتن پرنده‌گان مهاجر خشنود شدیم و احساس قدرت کردیم. از بریدن گوش سگ‌ها و الاغ‌ها خندیدیم. از دار زدن سگ‌ها شاد شدیم و خندیدیم. از بریدن درخت‌ها و از بین بردن رودخانه‌ها و دریاها شاد شدیم. ما بانیان مرگ و زجر و درد هستیم. تا آن جایی که توانستیم به همه‌ی موجودات عذاب دادیم. با تمام توانمان دنیایمان را خالی از سرسبزی و حیوانات و زیبایی‌ها کردیم. ما انسانیم، همان بانیان مرگ و درد و نابودی. به ما می‌گویند اشرف مخلوقات. و چه زیبا کاینات در حال انتقام‌گیری از ماست و ما نمی‌بینیم چون کر و کوریم.

از حیوانات محبت، گذشت، وفا و مهربانی را بیاموزیم.

آسمان آبی بود زمین سبز بود

در طبیعت گذری کردم به روزگاران گذشته، نظری کردم چه زیبا بود و چه ساده مردمان گذشته، نه غمی بود، نه زخمی بود، نه رنجی بود، آهوان خرامان در فرش طبیعت می‌دویدند و می‌چریدند... بلبلان می‌نواختند زنگ زندگی، روزگار خوبی بود. سال‌ها گذشت تا ناهلان روی کار آمدند، در پی کسب زر دنیا بریدند و شکستند و بردند از بین این زیبا طبیعت، یک نادان برآمد و بگفتا که زمین را بخراشید و بکارید و ببرید و دیگر نادان برآمد و بگفتا که درخت را تبر زنید و بزیند شیرگاه و گوشگاه، نبود این وسط عاقلان را چون که عاقلان در کنج میخانه‌ها بودند یا در گوشه تاریکی به عزلت، درختان وطن را بردن از بین با کاشت دودکش و و میله، نسیم تلاوت زندگی تبدیل به غبار مه آلود دود و سرب شد و سرآمد آن بود مردمی غافل، نادان و خود بین....

در این بین بودند جوانانی، که پیموده بودند ره بزرگانی هم‌چون کوثر و ساعی، ولی دست جفای روزگار مانع شده بود از حضور این جوانان رستگار،

آسمان تاریک شد و طبیعت خاکستری

از بخت بد طبیعت، یک جوان کاردان خردمند برنا برفت به سوی اداره‌ی که نبود در آن وی را آشنا، بگفتا به فرد نادان من آمده‌ام پی احیای طبیعت زیبا و دارم در ذهن همه فن از احیا، فرد نادان که نبود گرایشش طبیعت رو به فرد برنا نمود گفت ای جوان تو را که آموخت ز طبیعت، برو در خانه‌ات بشین و بیارام که این سازمان و پست و منصب به من بماند تا ۳۵ سال دیگر تو را نداریم جایگاهی، جوان ناکام رو به در گشود و نمود گفت؛ ای بزرگ مرد تو را چه آموخته‌ای در مدرسه علم و فرهنگ، بگفتا من بودم ادیبی که ز سعدی و حافظ آموختم علم را ولی تو را ساعی و کوثر آموخت که سازی طبیعت را و درختی برای من که در آن ترانه سرایم برای دلدار را، چون نبود درختی که در پای آن ره بزرگانم سعدی و حافظ را ببیمایم مرا در پشت میزی گذاشتند که تو را ادیب نمایم.



"آبخیز"

قسمتم همینه انگار، چشم به راه بارون بشینم
منتظر تا اون روزی که، آبی رودو بینم
قسمتم همینه انگار، انتظار آب رو کشیدن
آبی رودو یه لحظه، سبزی آبخیزو دیدن
قسمتم همینه انگار، که تو این چند ساله و اندی
داری به غفلت ماها، تو یواش یواش میخندی
قسمتم همینه انگار، دیدن مردم خسته
ناامید از آب اراضی، برمیگردن دسته دسته
قسمتم همینه انگار، همیشه آخر هر برنامه
بخورم حسرت پولو، سرمایه‌ای که دیگه رفته
قسمتم همینه انگار، توی روزهای بی آبی
بکشم نقشه جامع، تا بشه حلال دردی
حالا آخرین امیدم، تدوین الگوی جامع‌ست
وا کنم اون راهی رو که، کلیدش مدیریت جامع‌ست

"سرخدار"

این جا جای امن نیست
این جا قدمگاه مردگان است
این جا من تنهام
این جا زمین می‌میرد
تو مدفون می‌شوی
و آفتاب می‌سوزد
این جا جای امن برایمان نیست...



به نام آن که کوه و دشت و دریا
کند گم گشته را در پرت راهی
سخن خواهیم گفتن از طبیعت
به روی شاخه‌ای مأوای بلبل
نوای بلبلان بر شاخساران
خروش ممتدی در آبشاران
لطافت در گل زیبای زرفام
به جایی کو دیار بیستون است
به عصر دانش و فناوری‌ها
به دست آدمی و دیو صنعت
چو صنعت با طبیعت اندرآویخت
بنه واله شد آنکه زار بگریست
گرازان آهویی گفتا به خرچنگ
چنین گفت آنکه‌ی کبگی به کنگر؛
چو میراث طبیعی هست باری
حفاظت می‌کنیم از برگ لاله
شکار پازن کوهی هنر نیست
پلنگ و خرس دشمن نیست صیاد!
به سوی دشمن سرسخت خانه

به نام اعظمش هستند برپا
به انگشت ستاره رهنمایی
که در دستان ما باشد ودیعت
به زیر سایه‌اش معشوقه‌ی گل
به تابستان و پائیز و بهاران
نوای خرمی در چشمه‌ساران
ستبری در بلوط آورد و بادام
سراسر لاله‌های واژگون است
به عصر داده‌ها و باینری‌ها
بخواهد رفت از گیتی طراوت
قناری پر زد و روباه بگریخت
بلوط پیر گفت این دیو دم کیست
کزین دشمن گریزان شو به فرسنگ
در این صحرا نخواهی رُست دیگر
بباید کرد از آن پاسداری
نمی‌ریزیم در پایش نخاله
پلنگ از بهر انسان‌ها خطر نیست
چو در دامان کوهی زاده آزاد
مهینا گیر ایندم تفنگ علمت را نشانه



به نظر من
انسان‌های ارزشمند واقعی اکثراً گمنام هستند
شاید اون فرد
چوپانی باشه که گله خودش رو کیلومترها راه میبره
تا به چراگاهی برسه اما باعث نابودی جنگل نشه
این افراد گمنام هستند و اکثراً گمنام هم خواهند مرد
نه کسی میشناسشون و نه ازشون یاد می‌کنه
ولی
این‌ها هستند که قلب و روح حقیقی یک انسان رو زندگی می‌کنند
این افراد هستند که به بودن ما روی کره خاکی معنا می‌بخشند
و این‌ها هستند که به من این حس رو میدن
که دنیا جای قشنگی برای زندگی کردنه
دلاتون شاد، لباتون خندون
و ارزش واقعیتون دست‌نیافتنی باشه

مهندس محمود کیانی معلم - کارمند پارک ملی تنگ صیاد و منطقه حفاظت شده سبز کوه،
چهارمحال و بختیاری

جاری که می شود
صدای پای آب را
گنجشک‌ها جار می‌زنند
سبزه زاران بو می‌کشند
آدمیان فریاد می‌زنند
و ناخودآگاه من
مرا به سمت آن می‌خواند
راهی می‌شوم
تا خود رود
تا لب آب
رودخانه‌ای پر از الماس نور
رقص نور و رود روشنی بخش روح است و
تو گویی شفا است
جاری و ساری در رگ‌های ذهن من
حس خوب پرواز تا مغز استخوان
مردمان شاد آواز خوان
مست تر از مست
مهمانی خاک اگر همین باشد
دمی نیز غنیمت است
ای که زنده‌ای به زنده رود
زندگی‌هایمان پر از نور باد



دکتر محبوبه کیانی هرچگانی - پژوهش‌گر، دکتری علوم و مهندسی آبخیزداری

همیشه به ما می‌گفتن ایران سرزمینی زیبا و چهار اقلیم است و در هر نقطه از آن که بروی می‌توانی یک فصل، زیبایی بینی. در قدیم این گفته صادق بود اما در این زمانه کارایی ندارد. در هر نقطه از ایران که بروی دست درازی انسان را در طبیعت خواهی دید. حیف از طبیعت زیبای مان.

در جنگل می‌روی پر از اشغال و در کنار رودخانه، ویلاهایی که قارچ وار سبز شده‌اند.
دامنه‌های گلگونی که تفرجگاه آهوان بود، الان برای کشت، غیراصولی شخم زده می‌شوند.
رودخانه‌هایی که صدای خروشان، آدم را به وجد می‌آوردند، اکنون خشک شده‌اند.
تن کویر صبوری که مأمن سکوت بود، امروزه از رد آفرودسواران زخمی شده است.
در شهر باشی یا جاده، هر جایی که بایستی برای دمی استراحت، گریه یا سگ ولگردی آرامشت را تیکه پاره می‌کند.
روزی خواهد آمد که طبیعت زیبایمان را به کلی از دست خواهیم داد و حسرت آن تا ابد برایمان باقی خواهد ماند.

"من در دل طبیعت"

بیا...

بیا فقط یه روزمون رو متفاوت بگذرونیم ... چشامون رو ببندیم روی این شهر و زرق و برقش ... کوله‌پشتی‌مون برداریم و بزنیم دل را به طبیعت ...

بیا بریم جایی که بیش‌تر حس زنده بودن کنیم ...

بیا درست مثل خودش عاشقی کنیم... یه عاشقِ کاملِ واقعی که هرگز خودش رو تکرار نمی‌کنه ...

بیا قبول کنیم همه اونچه الان روحمون بهش نیاز داره همین قدم زدن توی طبیعته ...

بیا بی‌پروا بزنیم به دل طبیعت و خیس بشیم زیر بارونش ...

من باور دارم زمین از لمس کردن پاهای برهنه‌مون لذت می‌بره و باد مشتاق بازی با موهایمان ...

اصلاً انگاری بارون اینجا (طبیعت) فرق داره و از نزدیکی خدا میاد ... نزدیک ... اونقدر نزدیک که بوی ناب خدا رو

میده ...

بیا عمیق بهش خیره بشیم تا مست و سرخوش بشیم از دیدنش ... از بازی رنگاش و هنرنمایی خالقش ...

بیا قدم بزنیم و قدم بزنیم و اونقدر گم بشیم تو دل طبیعت تا پیدا کنیم خودمون رو ...

آخ که چقدر این روزا رو دوست دارم ... بوی بارون داره نویدِ اومدنِ بهاری دلچسب رو میده ...

اصلاً انگاری وقتی بهار میاد ضمیرمون آماده است که همه چیز و همه کس رو بیش‌تر دوست داشته باشیم و من

دوست دارم این لحظه‌های هر چند کوچیک رو ...

بیا پس لذت ببریم ... قدر بدانیم ... دوست بداریمش (طبیعت را) ...

تا چشم باز کردم بالای صخره‌های سنگی می‌دویدم گویی از زمین فراری بودیم، طبیعت با رنگ و بوی ذاتی خود انگار که یک رویا بود و من هم جزئی از این رویا...

بوی نسیم همه جا را فرا گرفته بود ابر با طراوت و زیبایی خاص خود بالای سرمان ناز می‌کرد. ناگهان صدایی مهیب باعث ریزش تکه صخره‌هایی به پایین شد، در آن هنگام صدایی از دور مرا می‌خواند غزال غزال آری صدای مادرم بود وحشت کنان مرا به پایین قله‌ها راهنمایی می‌کرد...

صدای گلوله‌های صیاد را در جای پای هر قدمی که می‌گذاشتم، می‌شنیدم رویایی که به کابوس مبدل شده بود و مادری که برای نجات من زخمی گشته...!! مادرم را به‌سختی سمت تالابی کشیدم تا قطره آبی بنوشانم تالابی که در بالای صخره‌ها افسانه‌ها برایش سروده بودند و چه پرنده‌های مهاجری که از سرزمین‌های دور به آن‌جا سفر می‌کردند... آری انگار همه‌اش یک افسانه بود تالابی که سال‌ها رویای دیدنش را داشتم و یا شاید مرحمی برای زخم‌های مادرم بود به‌دست موجودی به نام انسان، مبدل به کویری زمخت و پیر گشته بود.

"منابع طبیعی و محیط زیست"

تک تک ما این دانش و آگاهی را داریم که حفظ محیط زیست تزریق روح تازه و بانشاط به زندگیست و مرگ هر بوته سبز، مرگ ما انسان هاست...

منابع طبیعی ریه‌های کره زمین هستند و حیات زمین متکی به حیات منابع طبیعی نیز هست... اکثر مردمانی که در دنیای مدرن امروزی مدعی پیشرفت و اعتلای فرهنگی هستند گاهی در برخی امور مانند حفظ منابع طبیعی کوتاهی می‌کنند و متأسفانه گاهی اوقات شاهد تخریب منابع طبیعی توسط همین دست از افراد برای رسیدن به راحتی بیش‌تر هستیم، باید آگاه بود که آلودگی محیط زیست یعنی توقف تدریجی زندگی و حیات طبیعت مظهر گویای وجود خداوند است، تعدی به مظاهر الهی نیز جزو گناهان نابخشودنی محسوب می‌گردد.

ما طبیعت را از پدرانمان به ارث نبرده‌ایم بلکه از فرزندانمان به امانت گرفته‌ایم پس تخریب محیط زیست خیانت به نسل‌های آینده است به پاس داشت حرمت حیات در وهله اول باید حرمت محیط زیست خود را پاس داریم پس بیایید با حفظ محیط زیست سرسبزی و طراوت را به طبیعت و شادابی و نشاط را به خودمان هدیه کنیم.

از کجا شروع کنم از عطر خوش بهاری، از زیبایی وصف ناپذیر، از دلگرمی و امید دل‌ها، از جاودانگی و پایداری همیشگی یا از صدای زیبای همراهت "باران". تو را چگونه توصیف کنم هرچه بگویم کم است. نامت هم زیباست "طبیعت". آیا این توصیف ناچیزم از طبیعت بیانگر عظمت با شکوه خداوند یعنی منابع طبیعی است؟ خیر. جالب است انسان‌ها خود با وجود آگاهی کامل از منابع باشکوه این جهان دست به خفگی طبیعت می‌زنند. طبیعت هم همانند ما انسان‌ها جان دارد و نفس می‌کشد. خودمان را جای این همه منابع عظیم و باشکوه طبیعی از جمله گیاهان و درختان و ... بگذاریم دوست داریم که از گل نازک‌تر بشنویم؟ چرا با ریختن زباله و عدم رعایت موارد بهداشتی قصد داریم جان طبیعت را بگیریم. وجود منابع طبیعی یعنی روحیه، یعنی انگیزه، یعنی شادابی، یعنی اوج لذت از زندگی و از همه مهم‌تر یعنی جان ما انسان‌ها. ما همه انسان هستیم آفریده پروردگار مهربانمان هستیم می‌خواهیم بگویم که خداوند چقدر ما را دوست داشته که این منابع را در اختیار ما قرار داده است. درست است که گونه‌های جانوری هم سهمی از طبیعت دارند اما ما انسان‌ها با حفظ و احترام به طبیعت نه تنها باعث رونق یافتن زندگی خود می‌شویم بلکه گونه‌های گیاهی و جانوری هم از سهم خود بی‌نصیب نخواهند شد. یک عده آرزوی رسیدن به بهشت را پس از مرگ الهی دارند...

در خاتمه کلام می‌گویم: ای مردم طبیعت یعنی بهشت

ی‌رندگان مسابقه

- جناب آقای مجید رادکیان پور (دانشجوی کارشناسی ارشد، علوم آبخیزداری، دانشگاه تربیت مدرس)
- جناب آقای مهندس رضا چمنی (دانشجوی دکتری، علوم و مهندسی آبخیزداری، دانشگاه تربیت مدرس)
- جناب آقای مهندس مرتضی قیصوری (دانشجوی دکتری، علوم و مهندسی آبخیزداری، دانشگاه تهران)
- سرکار خانم دکتر زینب کریمی (پژوهش گر پسادکتری، دانشگاه یزد)

لطفاً نظرات، پیشنهادات و امتقادات خود را به رایانامه انجمن آبخیزداری ایران

wmseir@gmail.com و یا مسؤل کمیته دانشجويي m.kalehhouei@gmail.com

ارسال نماید.

آدرس: استان البرز- کرج- دانشکده منابع طبیعی دانشگاه تهران- مسؤل کمیته دانشجويي انجمن

آبخیزداری ایران، مهن کله مونی